

Pathology of Iranian foreign policy from the perspective of neighboring policy

Seyed Reza Mousavinia, Associate Professor, Department of International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Received: 2021/06/12

Acceptance: 2022/04/05

Abstract

Relations with neighbors are the starting point of countries' foreign policy. The quality of the relationship with the neighbors also determines the order or interactive confrontational structure in the area. Stressful and unstable areas are either the product of tense neighborly relations or the result of flawed neighborly relations. On the other hand, calm and stable areas are the product of regimes and rules that depend on neighborhood relations. Neighborhood relations, not necessarily neighbor relations, naturally lead to endogenous regionalism. Relative peace and stability, mutual coexistence, minimal understanding of the main issues and political and security interdependence, even asymmetrically, are the most important features of endogenous regionalism. In this type of regionalism, the interventions of extraterritorial powers are also balanced. Negative interventions of extra-regional powers decrease and their positive interventions increase. The European Union and North America and East Asia are three models of regionalism in which the starting point of the regionalization process has been neighborhood relations.

Neighboring is the beginning of foreign relations and the starting point of endogenous regionalism. Relative peace and stability and the gradual reduction of the negative interventions of

extraterritorial powers are the consequences of the realization of neighboring policy and the beginning of endogenous regionalism. Successful regionalism in Europe, North America, and East Asia also began with neighboring politics. Neighboring policy, which regulates the normative dimensions of relations with neighbors, is a strategic policy for the Islamic Republic of Iran; despite the official policies of the Islamic Republic, the realization of neighborliness in Iran's foreign policy has always faced serious obstacles. In this research, we intend to explain the most important obstacles to the realization of neighboring policy for Iran in a scientific way, while explaining the neighboring theory. Accordingly, we have designed the question: "What are the most important challenges to the implementation of the neighboring policy and what strategies can be drawn to overcome these obstacles?". The hypothesis is: "dual perspective of hegemony-inspiration in Iran's foreign policy" in the first place and the "dual trust-balance" in the second place, are the most important obstacles to the realization of neighborhood policy. The solution of the first double standard and the management of second double is the most important issue of the foreign policy of the Islamic Republic for the realization of the neighboring policy. The method of confirming the hypothesis in this article is explanatory.

Neighborhood policy is a systematic, gradual, and delicate process that requires elite consensus, political elite self-confidence, confidence-building, trust-building, and participatory pursuit by the initiator of neighborhood policy in a relatively stable region with minimal foreign intervention. Neighborhood policy will gradually create a region with internal rules and regimes, and will include peace and stability and the reduction of negative interference by foreign powers. The implementation of this policy in Iran faces

structural and brokerage obstacles. The dual perspective in theory and practice is the first obstacle. In the upstream documents and practice of the foreign policy of the Islamic Republic, a vague and dual perspective is evident. This duality is solvable. The foreign policy perspective must be clearly and concisely defined. Iran's foreign policy must choose between inspiration and hegemony. The realization of hegemony has very serious obstacles in front of it, while it is in complete conflict with the neighborhood policy; While inspiration strengthens and supports that neighborhood policy and the means to achieve it are available. After defining a revised foreign policy outlook, it is essential that the Iranian diplomatic apparatus manage the process of balancing power in the turbulent Middle East with the process of building trust in neighborhood policy. The management of these two processes will be the main issue of the Islamic Republic's foreign policy for the realization of the neighborhood policy and the development of endogenous regionalism in the Middle East.

Keywords: Iranian foreign policy, Pathology, neighboring policy

آسیب‌شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر نظریه همسایگی

مقاله پژوهشی

سیدرضا موسوی نیا^۱، دانشیارگروه روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۶

دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۲

صص: ۱۳۱-۱۱۵

چکیده

همسایگی آغاز روابط خارجی کشورها و نقطه شروع منطقه‌گرایی درون‌زاست. صلح و ثبات نسبی و کاهش تدریجی مداخلات منفی قدرت‌های برون منطقه‌ای از پیامدهای تحقق سیاست همسایگی و آغاز منطقه‌گرایی درون‌زاست. منطقه‌گرایی موفق در اروپا، آمریکای شمالی و شرق آسیا نیز از سیاست همسایگی آغاز شدند. سیاست همسایگی که ناظر بر ابعاد هنجاری روابط با همسایگان است، برای جمهوری اسلامی ایران یک سیاست راهبردی محسوب می‌شود؛ اما با وجود سیاست‌های رسمی اعلانی جمهوری اسلامی، تحقق همسایگی در سیاست خارجی ایران همواره با موانعی جدی روبه‌رو بوده است. در این پژوهش قصد داریم با روشی علمی، ضمن توضیح نظریه همسایگی، مهم‌ترین موانع تحقق سیاست همسایگی برای ایران را تبیین نماییم.

براین اساس، این سؤال را مطرح کرده‌ایم: «مهم‌ترین چالش‌های تحقق سیاست همسایگی کدام‌اند و چه راهکارهایی را می‌توان برای رفع این موانع ترسیم نمود؟». فرضیه‌ای که سعی در بین‌الذهانی کردن آن داریم عبارت است از «چشم‌انداز دوگانه همزمن‌گرایی-الهام‌بخشی در سیاست خارجی ایران» در وهله نخست و «دوگانه

1. mousavinia@atu.ac.ir

اعتمادسازی-توازن سازی» در وهله دوم که مهم ترین موانع تحقق سیاست همسایگی را تشکیل می دهند. حل و فصل دوگانه اولی و مدیریت دوگانه دومی، مهم ترین مسئله سیاست خارجی جمهوری اسلامی را برای تحقق سیاست همسایگی تشکیل می دهد. روش تأیید فرضیه در این مقاله توضیحی تبیینی است.

مقدمه

ارتباط با همسایگان نقطه آغاز سیاست خارجی کشورهاست. کیفیت رابطه با همسایگان، چینش یا ساختار تعاملی/تقابلی در منطقه را نیز مشخص می کند. مناطق پرتنش و بی ثبات یا محصول روابط تنش آمیز همسایگان است یا نتیجه روابط همسایگی معیوب. در نقطه مقابل، مناطق آرام و باثبات، محصول رژیم ها و قواعد مستظهر به روابط همسایگی است. روابط همسایگی^۱ و نه لزوماً روابط همسایه ها^۲ در یک سیر طبیعی به منطقه گرایی درونزا منجر می شود. صلح و ثبات نسبی، همزیستی متقابل، تفاهم حداقلی پیرامون مسائل اصلی و وابستگی متقابل سیاسی و امنیتی، حتی به شکلی نامتقارن، از مهم ترین شاخصه های منطقه گرایی درونزا محسوب می شود. در این نوع از منطقه گرایی، مداخلات قدرت های برون منطقه ای نیز متعادل می شود؛ مداخلات منفی قدرت های برون منطقه ای کاهش و مداخلات مثبت آن ها افزایش می یابد. اتحادیه اروپا و آمریکای شمالی و آسیای شرقی، سه الگوی منطقه گرایی هستند که نقطه شروع فرایند منطقه گرایی در آن ها روابط همسایگی بوده است.

برای جمهوری اسلامی ایران روابط و سیاست همسایگی اهمیتی مضاعف دارد.

اولاً، ژئوپلیتیک ایران فارغ از نوع حکومتی که بر آن حاکم است، روابط همسایگی را مسئله اول سیاست خارجی قرار می دهد. تجربه تاریخی دو قرن اخیر نشان می دهد که آزاد شدن قدرت ایران در منطقه، همواره در گرو ایجاد منطقه ای باثبات و آرام، کاهش مداخلات خارجی و گسترش روابط همسایگی به منظور تحقق منطقه گرایی درونزا بوده است. اعلان بی طرفی ایران در دو جنگ جهانی، سیاست موازنه منفی مصدق، اتخاذ سیاست مستقل ملی توسط پهلوی پس از دانات دو ابر قدرت در دهه ۷۰، استقبال شاه ایران از خروج انگلیس از منطقه در سال ۱۹۶۹ و

1. Neighboring.
2. Neighborhood.

مخالفت شاه با جایگزین شدن یک قدرت خارجی در خلیج فارس به جای انگلیس، از جمله رویدادهایی است که نشان می‌دهد حکومت قاجار و پهلوی نیز افزایش قدرت خود را در گرو کاهش مداخلات قدرت‌های بزرگ در منطقه می‌دانستند. ثانیاً، منازعات ساختاری در خاورمیانه ملفوف به تقابل‌ها و تعارضات ایدئولوژیک، قومی، ژئوپلیتیک قدرت، مرزی و سیاسی نیازمند روابط همسایگی است. با گسترش روابط همسایگی بسیاری از تعارضات ساختاری در خلیج فارس و خاورمیانه قابل مدیریت‌اند.

ثالثاً، مداخلات منفی بازیگران برون منطقه‌ای و قدرت‌های مداخله‌گر، به‌عنوان مهم‌ترین عامل بی‌ثباتی طی دو قرن اخیر، در گرو برساختن منطقه‌ای مستظهر به روابط همسایگی است.

رابعاً، رویکرد انقلاب اسلامی به منطقه و یکی از راهبردهای اصلی جمهوری اسلامی در سیاست خارجی، تقویت روابط همسایگی به‌منظور تحقق منطقه‌ای باثبات و اخراج قدرت‌های مداخله‌گر در خاورمیانه و خلیج فارس است. بنابراین، همسایگی برای جمهوری اسلامی ایران یک سیاست راهبردی محسوب می‌شود، اما با وجود سیاست‌های رسمی اعلانی جمهوری اسلامی، تحقق همسایگی در سیاست خارجی ایران همواره با موانعی جدی روبه‌رو بوده است. در این پژوهش قصد داریم با روشی علمی، ضمن توضیح نظریه همسایگی، مهم‌ترین موانع تحقق سیاست همسایگی برای ایران را تبیین نماییم.

براین اساس، این سؤال را مطرح کرده‌ایم: «مهم‌ترین چالش‌های تحقق سیاست همسایگی کدام‌اند و چه راهکارهایی را می‌توان برای رفع این موانع ترسیم نمود؟». فرضیه‌ای که سعی در بین‌الذهانی کردن آن داریم عبارت است از «چشم‌انداز دوگانه همزمن‌گرایی-الهام‌بخشی در سیاست خارجی ایران»، در وهله نخست و «دوگانه اعتمادسازی-توازن‌سازی» در وهله دوم که مهم‌ترین موانع تحقق سیاست همسایگی را تشکیل می‌دهد. حل و فصل دوگانه اولی و مدیریت دوگانه دومی مهم‌ترین مسئله سیاست خارجی جمهوری اسلامی را برای تحقق سیاست همسایگی تشکیل می‌دهد. در قسمت نخست مقاله، نظریه همسایگی را توضیح می‌دهیم. در قسمت دوم به دوگانه همزمن‌گرایی-الهام‌بخشی می‌پردازیم که هم در اسناد بالادستی و هم در رفتار سیاست خارجی ایران مشهود است. در قسمت سوم مقاله به دوگانه اعتمادسازی-

توازن‌سازی در روزمره سیاست خارجی ایران می‌پردازیم که به اعتقاد نویسندگان، مهم‌ترین مسئله سیاست خارجی ایران را تشکیل می‌دهد.

نظریه همسایگی؛ الزامات و راهبردها

نظریه همسایگی مبتنی بر رویکردی هنجاری به روابط خارجی است. این نظریه می‌گوید کشوری که مبتکر سیاست همسایگی یا آغازکننده این سیاست است، بر مبنای عقلانیت ارتباطی هزینه می‌کند تا در آینده سود مادی همسایگی را برداشت نماید. پیش‌نیاز اصلی سیاست همسایگی، ظرفیت فرهنگی و تمدنی بالا، تاریخ ممتد تأثیرگذاری بر جوامع پیرامونی و جذابیت‌های فرهنگی و تمدنی است (Barry, 2005: 54). بر این اساس، می‌توان ایران را از جمله کشورهای نام‌برد که ظرفیت آغاز سیاست همسایگی را دارد. در نقطه مقابل، کشورهای که فاقد وحدت قومی و تاریخی هستند یا تاریخ طولانی از خشونت و نظامی‌گری را تجربه کرده‌اند، به صورت بنیادی نمی‌توانند آغازگر سیاست همسایگی در منطقه خود باشند. همسایگی درست برخلاف راهبرد هژمونی که ابتدا بر مؤلفه‌های مادی (نظامی و سیاسی و اقتصادی) استوار است و سپس با تأکید بر ایدئولوژی فراگیر به ابعاد فرهنگی می‌رسد؛ از مؤلفه‌های فرهنگی و انسانی آغاز می‌شود و محصولی مادی و عینی می‌یابد.

سیاست همسایگی به گونه‌ای جاری شدن ناگزیر قدرت نرم از سوی کشوری است که بیشترین منفعت را از روابط همسایگی در بلندمدت می‌برد. هر کشوری که در اتخاذ این رهیافت هوشیاری و تأثیرگذاری و ابتکار بیشتری به خرج دهد، به همان اندازه بیشتر مالک آینده (آینده حیات منطقه‌ای) می‌شود (Jakson: 2006). سیاست همسایگی آغازی یک‌جانبه از سوی دولتی است که حس عظمت فرهنگی و تمدنی در آن قوی‌تر است و حس اعتماد به نفس نخبگان سیاسی آن کشور برای حقانیت خود در ایفای نقش مرجعیت منطقه‌ای بسیار بالاست. این کشور با نادیده گرفتن الزامات ناشی از ساختار آنارشیک در نظام بین‌الملل، خود را یک دولت ملت نمی‌داند، بلکه با اتکا به سابقه تمدنی و ظرفیت‌های فرهنگی، خود را یک کشور تمدن تأثیرگذار می‌پندارد.

شرط اصلی قدم برداشتن در مسیر همسایگی، عدم اتخاذ سیاست‌های قدرت طلبانه از سوی دولت مبتکر است. سیاست قدرت اصلی‌ترین سیاست هژمونی است که

برای تحقق هژمونی با استفاده از ابزارهای نظامی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک دنبال می‌شود. دولت‌های ضعیف منطقه در برابر سیاست هژمونی به روابط پنهان و آشکار با قدرت‌های خارج از منطقه اقدام می‌کنند تا در برابر هژمون‌گرایی قدرت منطقه‌ای، ضریب امنیت بالاتری پیدا کنند و قدرت کشور هژمون‌گرا را متوازن کنند. این دقیقاً همان دلیلی است که کشور به دنبال سیاست همسایگی، نباید سیاست قدرت و هژمون‌گرایی را دنبال کند (Dalton, 2010).

سیاست همسایگی برای کشوری که دارای قدرت فرهنگی و تمدنی است، زمانی محقق می‌شود که کشورهای منطقه‌ای غیرمستقیم و به گونه‌هایی به او اعتماد بورزند و جایگاه آن کشور را به مثابه یک تهدید نپندارند و حتی مشروعیت مداخله مثبت به کشور مرجع را در اختلافات منطقه‌ای و حتی امور داخلی خود بدهند. به کلامی دیگر، مبتکر همسایگی هم بر کشورهای پیرامونی اثرگذار است و هم با سیاست‌هایش مانع از واکنش خارجی به اثرگذاری‌اش در سطح منطقه‌ای می‌شود. حفظ این توازن سخت‌ترین چالش برای کشوری است که می‌خواهد سیاست همسایگی را پیش ببرد. به منظور درک بهتر سیاست همسایگی پنج پیش‌نیاز و پنج سیاست راهبردی را برای مبتکر سیاست همسایگی ارائه می‌کنیم.

پیش‌نیاز سیاست همسایگی عبارت است از:

- فرهنگ اعطاگر، تمدن کهن و جاذب؛
 - تلقی کشور مرجع از خود، نه به عنوان یک دولت ملت، بلکه به عنوان یک کشور تمدن الهام‌بخش؛
 - اعتماد به نفس و اجماع نظر میان نخبگان سیاسی کشور برای آغاز سیاست همسایگی؛
 - فقدان سابقه تجاوزگری به کشورهای پیرامونی؛
 - محیط منطقه‌ای آرام و کم‌تنش.
- سیاست‌های لازم برای پیشبرد سیاست همسایگی:
- عمل نکردن مانند یک قدرت منطقه‌ای برای تبدیل شدن به یک قدرت مقتدر منطقه‌ای در آینده؛

- زایل کردن احساس تهدید کشورهای پیرامونی از خود؛
- اعتماد ورزیدن به کشورهای پیرامونی به منظور جلب اعتماد آن‌ها؛
- مشارکت طلبی، نه به عنوان یک ابزار، بلکه به عنوان یک هدف؛

- ظرفیت مادی لازم برای واگذاری نقش‌های منطقه‌ای به کشورهای پیرامونی. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، برخلاف سیاست هژمونی که عمدتاً بر مؤلفه‌های مادی مبتنا یافته است، سیاست همسایگی عمدتاً بر مؤلفه‌های ذهنی و فرهنگی متمرکز است. بدیهی است که مؤلفه‌های مادی نیز نقش مهمی در پیشبرد سیاست همسایگی دارند. آغازکننده سیاست همسایگی باید دارای ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی لازم باشد تا نقش‌های منطقه‌ای خود را به کشورهای پیرامونی واگذار کند و بدون هراس امنیتی، به آن‌ها اعتماد ورزد تا در بلندمدت اعتماد آن‌ها را به خود جلب کند. همچنین پیشبرد سیاست همسایگی نیازمند محیط منطقه‌ای آرامی است که دارای آستانه بالایی همکاری و تنش‌های حداقلی باشد.

چشم‌انداز دوگانه هژمون‌گرایی - الهام‌بخشی

چشم‌انداز، تصویر ذهنی مثبت و آرمانی است که با قدرت تخیل و تصور توسط نخبگان یک سازمان یا یک کشور ترسیم می‌شود و کلیه شیوه‌ها، سیاست‌ها، راهبردها و اهداف سازمان یا کشور را به‌صورت سیستماتیک نظم و جهت می‌دهد. این چشم‌انداز در وهله نخست باید در میان نخبگان فکری و اجرایی سازمان یا یک کشور به اجماع برسد و در وهله دوم به جامعه سرایت کند تا کلیه سیاست‌ها، راهبردها و اهداف مستظهر به حمایت جامعه و نخبگان، معطوف به تحقق چشم‌انداز پیشبرده شوند. چشم‌انداز روشن در سیاست خارجی مانند چراغ راهنمای رانندگی عمل می‌کند؛ اهداف ملی را ترسیم می‌کند و ایجادکننده وحدت در کثرت است. در آینده‌پژوهی اساساً ساخت آینده وابسته به وجود چشم‌انداز است و اگر چشم‌انداز تعریف‌شده نباشد یا گنگ یا قرائتی دوگانه از آن وجود داشته باشد، سناریوهای ترسیم‌شده در مرحله اقدام دچار تشتت نظری و عملی می‌شود.

اولین مانع در تحقق سیاست همسایگی ایران، چشم‌انداز مبهم یا دوگانه در سیاست خارجی ایران است که هم در اسناد بالادستی و هم در رفتار کارگزاران سیاست خارجی مشهود است. به‌طور مشخص، دوگانه هژمون‌گرایی - الهام‌بخشی، دو چشم‌انداز متفاوت است. این دو چشم‌انداز غیرقابل جمع و دفع‌کنند؛ یکدیگر هستند. به دلایلی که توضیح خواهیم داد، نمی‌توان سیاست هژمونی را دنبال کرد یا در ذهن به آن اعتقاد داشت و هم‌زمان ام‌القرای جهان اسلام و الهام‌بخش ملت‌ها هم بود.

چشم انداز دوگانه در اسناد بالادستی

مروری بر اسناد بالادستی ایران در حوزه سیاست خارجی نشان می‌دهد که چشم انداز سیاست خارجی در آن‌ها شفاف نیست و دوگانه‌هایی در بطن خود دارد که در خوش‌بینانه‌ترین تحلیل، با یکدیگر هم‌افزا نیستند، بلکه در مواردی نیز دافع یکدیگرند. «دفاع از حقوق همه مسلمانان و روابط صلح‌آمیز متقابل با دولت‌های غیرمحارب» در اصل ۱۵۲ قانون اساسی، اولین دوگانه سؤال‌برانگیز در چشم انداز سیاست خارجی است. این دو اصل در سیاست عملی در موارد زیادی یکدیگر را دفع می‌کنند و حداقل تقویت‌کننده یکدیگر نیستند.

اصل ۱۵۴ قانون اساسی نیز همین ویژگی را نسبت به اصل ۱۵۲ دارد: «جمهوری اسلامی ایران در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند». تحقق عملی این اصل نیز در سیاست عملی با تناقضات جدی مواجه است؛ چراکه هرگونه حمایت از جنبش‌های حق طلبانه در زمانی که دولتی مستقر در آن کشور حاکمیت دارد، در حقوق بین‌الملل و عرف بین‌المللی به معنای مداخله در امور داخلی تلقی می‌گردد.

در سند چشم‌انداز بیست‌ساله جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۸۴، نیز دوگانگی در ترسیم چشم‌انداز سیاست خارجی مشهود است. در این سند آمده است: «ایران در سال ۱۴۰۴ کشوری است توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی، فناوری در سطح منطقه با هویت اسلامی و انقلابی». در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اولاً وقتی در سند می‌گوییم ما جایگاه اول را خواهیم داشت، حاوی این پیام است که دیگران برای مقام دومی بچنگند و این پیام با قاعده تعامل‌گرایی در همکاری‌های اقتصادی و تجاری ناسازگار است. از سوی دیگر، جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری مستلزم همکاری با همسایگان و کشورهای منطقه است، اما در سند بلافاصله به «هویت انقلابی» اشاره می‌شود. هویت انقلابی نزد کشورهای منطقه مدلول‌های برهم‌زننده نظم دارد. این‌ها منجر به ارائه سیگنال‌های دوگانه به سایر کشورها می‌شود.

در جای دیگر سند نیز آمده است: «ایران در سال ۱۴۰۴ کشوری است الهام‌بخش در جهان اسلام و تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل براساس اصول عزت،

حکمت و مصلحت از طریق گسترش همکاری دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی؛ ادامهٔ پرهیز از تنش در روابط با کشورها؛ بهره‌گیری از روابط برای افزایش توان ملی؛ تقویت روابط سازنده با کشورهای متخاصم؛ حمایت از مسلمانان و ملت‌های مظلوم و مستضعفین، به‌ویژه ملت فلسطین؛ تلاش برای هم‌گرایی بیشتر میان کشورهای اسلامی؛ مقابله با تک‌قطبی‌شدن جهان؛ مقابله با افزون‌خواهی و اقدام متجاوزانه در روابط خارجی». می‌توان تحلیل کرد که در این قسمت از سند نیز دوگانه‌های زیادی وجود دارد که قابل جمع با هم نیستند و در مواردی دافع یکدیگر عمل می‌کنند.

همچنین در مادهٔ ۳۰ برنامهٔ ششم توسعه آمده است: «در راستای اجرای مفاد مصرح در قانون اساسی و افزایش قدرت مقاومت و کاهش آسیب‌پذیری اقتصاد کشور و به‌منظور مدیریت منسجم، هماهنگ و مؤثر در روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای اصل عزت، حکمت و مصلحت و برای تحقق اهداف برنامهٔ ششم توسعه، دستگاه‌های اجرایی و نیروهای مسلح مکلف‌اند تمامی اقدامات خود در زمینهٔ روابط خارجی را با هماهنگی وزارت امور خارجه انجام دهند». در این ماده البته دوگانه‌ای وجود ندارد، اما در عمل به مادهٔ ۳۰ برنامهٔ ششم توسعه، دوگانه‌های رفتاری زیادی در سیاست خارجی ایران دیده می‌شود؛ از جمله دعوت از بشار اسد برای دیدار با مقام معظم رهبری توسط سپاه قدس در سال ۱۳۹۷ که به دل‌خوری و استعفای موقت دکتر ظریف، وزیر امور خارجه، منجر شد.

دوگانه رفتاری هژمون‌گرایی - الهام‌بخشی

سیاست هژمون‌گرایی تجدیدنظرطلبانه است. کشوری که میل به هژمون‌گرایی دارد، خواهان حفظ موازنهٔ قدرت نیست، بلکه با استفاده از ظرفیت‌های مادی و ایدئولوژیک خود تلاش می‌کند توازن قدرت را به‌طور دائمی بر هم بریزد تا به جایگاه هژمون منطقه‌ای دست یابد. پس از آنکه یک قدرت منطقه‌ای یا جهانی به جایگاه هژمونی دست یافت، تلاش می‌کند برای حفظ جایگاه هژمونی خود با استفاده از برتری خود در زمینه‌های مختلف نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، مجموعه‌ای از قواعد و رژیم‌های قدرتمند را ایجاد کند تا ثبات و نظم منطقه‌ای را حفظ کند. سؤال این است: ویژگی‌های قدرت هژمون چیست و چه چالش‌هایی پیش روی قدرت هژمون است؟ رابرت گلپین معتقد است یک قدرت منطقه‌ای برای تبدیل شدن به قدرت

هژمونی باید واجد شرایط چهارگانه زیر باشد:

- قدرت نظامی بی‌رقیب در سطح منطقه‌ای؛

- توانایی در ایجاد سیستم سیاسی در منطقه (تشکیل اتحادها و ائتلاف‌ها و رهبری آن‌ها)؛

- مزیت‌های تجاری و اقتصادی؛ به گونه‌ای که بتواند هزینه‌های نظم هژمونیک

در منطقه را پرداخت کند و سوارگان مجانی را نیز با قدرت اقتصادی خود هضم کند.

- قدرت ایدئولوژیک؛ به گونه‌ای که ارزش‌های آن کشور برای سایر کشورهای

منطقه‌ای قابل قبول باشد و در بردارنده یک سبک زندگی برای جوامع پیرامونی باشد

(Salimi, 2006: 142-145).

بسیاری از کشورهای منطقه رفتار جمهوری اسلامی در خاورمیانه را با الگوی

هژمونی منطبق می‌دانند. آن‌ها هژمون‌گرایی جمهوری اسلامی را با مفهوم

«صفویه‌گرایی» نیز توضیح می‌دهند. به اعتقاد این دسته از تحلیلگران، ایدئولوژی

انقلاب اسلامی پوششی برای هژمون‌گرایی در خاورمیانه است و جمهوری اسلامی

نیز همان مسیر حکومت پهلوی را طی می‌کند، اما با تاکتیک و شیوه‌ای دیگر.

به اعتقاد آن‌ها، تحقق هژمونی جمهوری اسلامی ایران در منطقه در گرو رفتار سلبی و

برهمن‌زنده نظم موردنظر آمریکا و هم‌پیمانان بلوک غرب در خاورمیانه است.

جمهوری اسلامی با استفاده از ابزار نظامی و سیاسی و نیز تقابل گفتمانی با

ارزش‌های لیبرال دموکراسی، رفتار سلبی و آنتی هژمونی آمریکایی را در پیش گرفته

تا شرایط هژمونی خود را در منطقه فراهم کند. از این زاویه، انقلاب اسلامی ایران

محصور به مرزهای ایران نبوده، بلکه انقلابی فرارونده و دارای سرریز بین‌المللی

است. این فراروندگی ناشی از گفتمان انقلاب اسلامی است که نظم لیبرال دموکراسی

را در خاورمیانه به تقابل گفتمانی کشانده است. شعاع گفتمانی انقلاب اسلامی به

وسعت ملت‌های جهان تعریف شده و گفتمان لیبرال رقیب یا دگرگفتمانی آن قرار

گرفت (Ehteshami, 2011: 2-3).

این تقابل گفتمانی در معادلات امنیتی منطقه‌ای بروز و ظهور یافته است؛ بنابراین،

ایران با هرگونه مهندسی قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه آمریکا، در منطقه مخالفت

می‌کند. مخالفت ایران با پیمان کم‌دیوید در سال ۱۹۷۹ نقطه شروع این تعارض

گفتمانی بود. حمایت معنوی و لجستیکی ایران از گروه‌های جهادی که در لبنان و

فلسطین علیه رژیم اسرائیل می‌جنگند، شاخصه مهمی از تعارض گفتمانی انقلاب

اسلامی با گفتمان لیبرال است. گفتمان لیبرال این رفتار ایران را با عبارت «مخالفت ایران با فرایند صلح در خاورمیانه» توضیح می‌دهد (Ansari, 2011: 34).

جمهوری اسلامی ایران در امتداد این تعارض گفتمانی، با حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ مخالفت کرد و باینکه می‌توانست با ائتلاف نانوشته با آمریکا، مهم‌ترین دشمن خود، یعنی رژیم صدام را نابود کند، اعلان بی‌طرفی کرد. ایران با شعار «نظم نوین جهانی» و «طرح بزرگ خاورمیانه» که توسط بوش پدر عنوان شده بود، به مخالفت نظری و عملی پرداخت.

دولت ایران در سال ۲۰۰۱ با حمله آمریکا به افغانستان مخالفت رسمی کرد؛ اگرچه در عمل، سیاست بی‌طرفی مثبت را در قبال این حمله اتخاذ نمود. این مخالفت رسمی در قبال تهاجم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ نیز صورت گرفت، با این تفاوت که بی‌طرفی ایران در قبال حمله آمریکا به عراق، بی‌طرفی منفی بود. دولت آمریکا تلاش داشت تا دولتی سکولار و وابسته به غرب در عراق به وجود آورد، اما برگزاری اولین انتخابات در عراق ثابت کرد که کانون قدرت در عراق میان گروه‌های شیعی متمرکز است و این نشان‌دهنده نفوذ معنوی فراوان ایران میان شیعیان عراق است (Kazemi, 2005: 12).

با حذف صدام، ایران و عراق هم‌پیمانان طبیعی یکدیگر شدند و ایران به حمایت از دولت منتخب مردمی در عراق پرداخت و با تجزیه عراق و تضعیف دولت مرکزی مخالفت کرد. شاخص‌ترین رفتار هژمون‌گرایانه ایران که گفتمان لیبرال‌دموکراسی آن را در قالب رفتار سلبی و مخالفت با «فرایند صلح در خاورمیانه» تبیین کرد، حمایت ایران از حزب‌الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه و حماس در جنگ ۲۲ روزه بود. دو جنگی که منجر به اولین شکست تاریخی اسرائیل در برابر اعراب شد (Adebahr, 2015). حمایت ایران از بشار اسد، جنبش انصارالله در یمن و احزاب شیعی مخالف حکومت در بحرین نیز در همین چهارچوب تبیین و تحلیل می‌گردد.

رفتارهای امنیتی ایران در مواردی که شمرده شد، بر مبنای مخالفت با مداخله آمریکا در منطقه و مقابله با نظامی است که توسط آمریکا برای منطقه طراحی می‌شود. آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای و اروپایی‌اش، رفتارهای امنیتی ایران در خاورمیانه را سلبی و «اخلال‌کننده نظم منطقه‌ای» معرفی می‌کنند که به‌منظور تحقق هژمونی ایران در منطقه صورت می‌گیرد.

تحلیلی مقایسه‌ای میان سیاست الهام‌بخشی (که براساس نظریه همسایگی از مسیر سیاست همسایگی تحقق می‌یابد) و سیاست هژمونی نشان می‌دهد که نمی‌توان این دو را با هم دنبال کرد. هژمون‌گرایی آن‌گونه که در تئوری و عمل ثابت شده است، مستلزم پیگیری سیاست قدرت و توازن‌سازی دائمی با رقیبان و استفاده از فرصت برای تغییر موازنه قدرت به سود خود است. این سیاست با ارکان سیاست همسایگی، به‌ویژه اعتمادورزی، عمل نکردن به‌مثابه یک قدرت منطقه‌ای، مشارکت‌طلبی به‌عنوان یک هدف و نه یک وسیله و غیره در تعارض است. بنابراین، جمهوری اسلامی ایران باید در چشم‌انداز خود به‌طور شفاف مشخص کند که به دنبال هژمونی است یا الهام‌بخشی که از مسیر سیاست همسایگی حاصل می‌شود.

آیا ایران می‌تواند با توجه به الزاماتی که برای تبدیل شدن یک کشور به قدرت هژمون برشمردیم، به یک قدرت هژمونی تبدیل شود؟ مقایسه‌ای تحلیلی میان الزامات هژمونی و الزامات الهام‌بخشی نشان می‌دهد که تبدیل ایران به یک قدرت هژمون منطقه‌ای با پیش‌ران‌های کنونی، بسیار سخت و شاید ناممکن باشد؛ اما تبدیل ایران به یک قدرت مرجع الهام‌بخش با فواید مادی و معنوی، هدفی ایدئال، اما قابل تحقق است.

دوگانه توازن‌سازی-اعتمادسازی

دومین مانع بزرگ در تحقق سیاست همسایگی، دوگانگی توازن‌سازی در سیاست خارجی و اعتمادسازی در سیاست همسایگی است. این تناقض اجتناب‌ناپذیر، اما قابل مدیریت است. از دیدگاه رئالیست‌های ساختاری، یکی از نتایج اجتناب‌ناپذیر ساختار آنارشیک در نظام بین‌الملل، اتخاذ راهبرد توازن‌سازی از سوی بازیگران بین‌المللی در قبال یکدیگر است. توازن‌سازی، راهبردی به‌منظور افزایش آستانه امنیت کشورها در ساختار اقتدارگریز نظام بین‌الملل است که اولویت نخست کنشگران بین‌المللی در فرایند امنیت‌سازی را تشکیل می‌دهد.

توازن‌سازی، بهینه‌ترین و عقلایی‌ترین راهبرد سیاست خارجی است که بدون وارد شدن در یک منازعه نظامی می‌تواند توازن قدرت منطقه‌ای یا بین‌المللی را به سود برخی از کشورها و به‌زیان برخی دیگر تغییر دهد. هم‌زمان، توازن‌سازی، استراتژی غالبی است که ساختار اقتدارگریز و آنارشیک را بازتولید می‌کند (Little, 2004).

سیستم بین‌المللی میل به توازن دارد و رفتارهای مبتنی بر توازن‌سازی را هضم کرده، اما در مقابل رفتارهای انقلابی مقاومت می‌کند (Wohlforth, 1999: 11). توازن قدرت به ترکیب خاصی از توزیع قدرت در نظام بین‌الملل اشاره دارد که در ساختارهای چندقطبی، دوقطبی، تک-چندقطبی بروز و ظهور عینی داشته است (Griffiths, 2009: 324). ساختار نظام بین‌الملل برحسب توازن قدرت تکوین یافته و شکل می‌گیرد. توازن قدرت از منظر رئالیست‌ها وضعیتی است که در ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، ثبات سیاسی را به‌طور نسبی فراهم می‌کند و مانع از جنگ دائمی در عرصه بین‌المللی می‌شود. توازن قدرت وضعیتی است که همواره وجود دارد؛ اما ممکن است این توازن به‌سود این بازیگر و به‌ضرر بازیگر دیگری تغییر کند (Wohlforth, 1999: 10).

از دیدگاه رئالیست‌ها، هدف همه بازیگران بین‌المللی تغییر توازن قدرت به‌سود خودشان است. این هدف گاهی با جنگ و گاه با دیپلماسی، به‌مفهوم عام آن، محقق می‌شود (شامل دیپلماسی سنتی، عمومی، تجاری، اقتصادی، فرهنگی و...). توازن‌سازی رفتاری واکنشی نیست و به رویه‌ای پویا برای اتحاد و ائتلاف‌سازی امنیتی اشاره دارد. دولت‌های ایرانی طی پنج قرن اخیر از راهبرد توازن‌سازی به‌عنوان یک راهبرد امنیت‌یابی و مقابله مؤثر با خصم خارجی استفاده می‌کردند. توازن‌سازی در این معنا، یعنی اتحاد و ائتلاف با رقیب دشمن من یا دشمن دشمن من به‌منظور مقابله مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر با دشمن یا خصمی که امنیت دولت ایرانی را تهدید می‌کند. راهبرد توازن‌سازی اتحاد یا ائتلاف موقت با یک یا چند کشوری است که دارای هدف یا اهداف مشترک با ایران بوده‌اند.

تقسیم‌بندی توازن‌سازی به دو گونه مثبت و منفی، براساس نتایج امنیتی این راهبرد در طول روابط خارجی ایران طی پنج سده اخیر صورت گرفته است. راهبرد توازن‌سازی در مقاطعی که ساخت درونی قدرت مستحکم و متعادل بوده است، مؤثر و سودمند می‌افتاد و تهدیدهای امنیتی علیه ایران را با کمترین هزینه کاهش می‌داد. از این مقاطع با عنوان «توازن‌سازی مثبت» نام می‌بریم؛ اما در اکثر مقاطع تاریخی، راهبرد توازن‌سازی در دولت‌های ایرانی، چه اتخاذ راهبرد ائتلاف موقت و اتحاد دائم با یک کشور قدرتمند و چه استفاده از نیروی سوم علیه نیروی اول و دوم، به‌دلیل ساخت متزلزل و ناموزون قدرت در داخل، نه‌تنها باعث کاهش تهدیدهای

امنیتی نمی‌شد، بلکه زمینه استعمار مستقیم یا غیرمستقیم سایر قدرت‌ها را به ایران باز می‌کرد. برای نمونه، اتحاد ایران با انگلستان در جنگ‌های ایران و روس یا در ماجرای حمله ایران به هرات، در نهایت منجر به ازدست‌دادن بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های شمالی و شرقی ایران در قرن ۱۹ شد. نمونه دیگر، تجربه روابط خارجی ایران در پناه‌بردن به نیروی سوم است. نیروی سوم در روابط خارجی ایران یا مثل آلمان باعث می‌شد تا بهانه‌ای برای اشغال ایران در دو جنگ جهانی فراهم شود یا مثل آمریکا با به‌حاشیه‌بردن انگلیس و روسیه، خود تبدیل به قدرتی ذی‌نفوذ در ایران می‌شد. این نوع از توازن‌سازی را «توازن‌سازی منفی» نام‌گذاری می‌کنیم.

ساخت مستحکم و متعادل قدرت در داخل، وابسته به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های بالای نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. از جمله این ظرفیت‌ها، مقبولیت و مشروعیت دولت است که یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های قدرت حکومت‌ها را تشکیل می‌دهد. حکومتی که دارای پایگاه اجتماعی باشد و مستظهر به حمایت نسبی توده‌های مردم باشد، حتی اگر در بسیاری از عناصر مادی قدرت دچار ضعف باشد، قدرت چانه‌زنی بالایی در مواجهه با سایر کشورها دارد؛ براین اساس، توازن‌سازی این حکومت در سیاست خارجی عمدتاً مفید و در کوتاه‌مدت، توازن‌سازی مثبت خواهد بود (Hall, 1989: 34).

بسیاری از تحلیلگران بین‌المللی رفتار جمهوری اسلامی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را براساس مفهوم توازن‌سازی مثبت تحلیل می‌کنند. به اعتقاد آن‌ها، جمهوری اسلامی با اتکا به تجارب منفی و مخرب توازن‌سازی منفی حکومت پهلوی و قاجار طی قرن ۱۹ و ۲۰ که منجر به ناامنی و ازدست‌رفتن سرزمین‌های بسیاری از ایران شد، تلاش می‌کند با اتکا به قدرت درون‌زا، راهبرد توازن‌سازی مثبت را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی اتخاذ کند و با ائتلاف‌ها و اتحادهای بین‌المللی، تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی را کاهش دهد و توازن قدرت منطقه‌ای را به سود خود و علیه رقبای منطقه‌ای، به‌خصوص اسرائیل، عربستان و ترکیه، برهم زند. از این منظر، جمهوری اسلامی از تقابلهای آمریکا و شوروی در طول جنگ ایران و عراق با تاکتیک‌های توازن‌سازی، بهره‌امنیتی برد.

تنش‌زدایی ایران با همسایگان عربی، پس از فروپاشی شوروی و پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱، با هدف تغییر توازن قدرت در منطقه به سود ایران

و علیه رژیم صدام صورت گرفت. گفت‌وگوهای انتقادی و سازنده ایران با اتحادیه اروپا در دهه ۱۹۹۰ نیز با هدف متوازن کردن آمریکا و کاهش تهدیدهای امنیتی آمریکا علیه ایران صورت گرفت. در این روند، سیاست مماشات‌گرایانه ایران با روسیه و چین طی منازعه هسته‌ای ایران با ۱+۵ نیز در چهارچوب راهبرد توازن‌سازی مثبت تحلیل می‌شود.

با شروع بهار عربی در سال ۲۰۱۱، توازن قدرت در سطح منطقه‌ای بر هم ریخت و قدرت‌های منطقه‌ای، شامل ترکیه، ایران، اسرائیل و عربستان، ظرفیت‌های استراتژیک و دیپلماتیک خود را به‌کار گرفتند تا توازن قدرت در منطقه را به‌سود خود و علیه رقبای تغییر دهند. تقابل ایران و عربستان و ترکیه در سوریه، تنازعی برای تقسیم قدرت با حاصل جمع جبری صفر است. آن‌چنان‌که تنازع ایران و عربستان در بحران‌های داخلی لبنان، عراق، بحرین و یمن در همین راستا تحلیل می‌شود. از دیدگاه ساختارمحور، رفتارهای ایران نشان‌دهنده اتخاذ راهبرد توازن‌سازی مثبت از سوی ایران با هدف تغییر توازن قدرت به‌سود خود و علیه رقیب منطقه‌ای است. در این دیدگاه، ایران، ترکیه، اسرائیل و عربستان در وهله نخست خواهان حفظ توازن قدرت منطقه‌ای هستند و به‌محض آنکه خلأ قدرتی در منطقه حاصل شود، تنازع برای ایجاد توازن قدرت جدید به‌سود خود و به‌زیان رقیب منطقه‌ای آغاز می‌شود. چنانچه ملاحظه می‌کنیم، روزه‌مره سیاست خارجی ایران در سطح منطقه‌ای توازن‌سازی دائمی جریان قدرت در منطقه است. این رویه با فرایند اعتمادسازی در سیاست همسایگی در تناقض است. در نظریه همسایگی گفتیم که پیش‌نیاز اعتمادسازی، اعتمادورزی است. اعتمادورزی نیازمند ظرفیت‌های بالای فکری و مادی است. این فرایند نیازمند واگذاری نقش‌ها و سهم‌های خودی به دیگری به‌منظور جلب اطمینان دیگران است. در موارد زیادی اعتمادورزی با توازن‌سازی قدرت در منطقه در تناقض قرار می‌گیرد. کشوری که مبتکر سیاست همسایگی، به‌ویژه در خاورمیانه است، نه می‌تواند توازن‌سازی قدرت را در سیاست خارجی کنار نهد و نه می‌تواند فرایند اعتمادسازی را به تعویق اندازد. این دو نیازمند مدیریت زمان و مکان است. هنر دستگاه دیپلماسی همین است که بتواند تعادلی در توازن‌سازی جریان قدرت و فرایند اعتمادورزی و اعتمادسازی برقرار کند.

به‌عقیده نویسنده، مهم‌ترین مسئله سیاست خارجی ایران برقرارکردن این تعادل

ظریف است. توازن‌سازی قدرت در منطقه اگرچه اجتناب‌ناپذیر است، در نهایت نظم کهن بین‌المللی را بازتولید می‌کند. با بهره‌مندی از دیدگاه رئالیست‌های تهاجمی، رمز بازتولید هژمونی، عدم ظهور هژمون‌های منطقه‌ای است که این مهم از دیدگاه مرشایم از طریق جریان توازن‌سازی قدرت در مناطق حاصل می‌شود. پس توازن‌سازی قدرت اگرچه اجتناب‌ناپذیر است، بازی در زمین قدرت هژمون هم است و موجب بازتولید نظم هژمونی او می‌شود. توازن‌سازی قدرت، تداوم حضور قدرت‌های مداخله‌گر و شکنندگی صلح و ثبات منطقه‌ای را نیز در پی دارد که از موانع جدی نظریه همسایگی است. هرچه منطقه بی‌ثبات‌تر و مداخلات خارجی هم بیشتر، تحقق سیاست همسایگی دیرتر. بنابراین، جمهوری اسلامی باید میان دو امر توازن‌سازی قدرت و اعتماددورزی اعتمادسازی مدیریت نماید.

از یک سو جریان قدرت در منطقه ایجاب می‌کند که ایران وارد فرایند توازن‌سازی قدرت با رقبای خود، اما این فرایند اولاً بازتولیدکننده نظم کهن هژمونی ناعادلانه است که جمهوری اسلامی داعیه مقابله با آن را دارد و از سوی دیگر، جریان توازن‌سازی در خاورمیانه بی‌ثباتی ادواری و ادامه مداخلات قدرت‌های بزرگ را در پی دارد؛ چراکه کشورهای نظیر عربستان و اسرائیل، جریان توازن‌سازی را با راهبرد بی‌ثبات‌سازی و مداخله دادن آمریکا در معادلات منطقه‌ای دنبال می‌کنند. در آن سو، اعتماددورزی و اعتمادسازی در مواردی ضد توازن‌سازی قدرت است. مدیریت این دو جریان، مهم‌ترین و ظریف‌ترین مسئله دستگاه دیپلماسی برای تحقق تدریجی سیاست همسایگی و حفظ جایگاه ایران در ساختار قدرت منطقه‌ای است.

نتیجه‌گیری

سیاست همسایگی فرایندی است نظام‌مند، تدریجی و ظریف که نیازمند اجماع نخبگی، اعتمادبه‌نفس نخبگان سیاسی، اعتماددورزی، اعتمادسازی و مشارکت‌طلبی که توسط مبتکر سیاست همسایگی در منطقه‌ای با ثبات نسبی و با حداقل مداخلات قدرت‌های خارجی دنبال می‌شود. سیاست همسایگی به تدریج منطقه‌ای با قواعد و رژیم‌های درونی را نیز ایجاد می‌کند و صلح و ثبات و کاهش مداخلات منفی قدرت‌های خارجی را در بر خواهد داشت. تحقق این سیاست در ایران با موانع ساختاری و کارگزاری مواجه است. چشم‌انداز دوگانه در تئوری و عمل مانع نخست

است. در اسناد بالادستی و عمل سیاست خارجی جمهوری اسلامی، چشم‌انداز مبهم و دوگانه مشهود است. این دوگانگی قابل حل است. چشم‌انداز سیاست خارجی باید به‌طور شفاف و منقح تعریف گردد. سیاست خارجی ایران باید میان الهام‌بخشی و هژمون‌گرایی انتخاب کند. تحقق هژمونی موانع بسیار جدی پیش روی خود دارد، ضمن آنکه در تعارض کامل با سیاست همسایگی قرار می‌گیرد؛ در صورتی که الهام‌بخشی تقویت‌کننده و پشتوانه سیاست همسایگی است و ابزارهای تحقق آن موجود است. پس از تعریف منقح چشم‌انداز سیاست خارجی، ضروری است تا دستگاه دیپلماسی ایران فرایند توازن‌سازی قدرت در منطقه پرآشوب خاورمیانه را با فرایند اعتمادسازی در سیاست همسایگی مدیریت کند. مدیریت این دو فرایند مسئله اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی برای تحقق سیاست همسایگی و تکوین منطقه‌گرایی درون‌زا در خاورمیانه خواهد بود.



References

1. Adebahr, Carnegie (2015), “Shaping EU-Iran Relations Beyond the Nuclear Deal”, available at: <https://carnegieeurope.eu/2015/08/25/shaping-eu-iran-relations-beyond-nuclear-deal-pub-61126>.
2. Ansari, Ali M. (2011), *Politics of Modern Iran*, 1st edition, London: Rutledge.
3. Barry, Ton and Others (2005), “A Global Good Neighbor Ethic for International Relations”, *Foreign Policy in Focus* may.
4. Dalton, K, Lin (2010), “Good Neighbor or Bad Neighbor? Explaining China’s Neighborhood Policies”, Prepared for the 16th Annual North America Taiwan Studies Conference.
5. Ehteshami, Anoushivan & Mansur Varasteh (2011), *Iran and the International Community*, London: Rutledge.
6. Griffiths, Martin (2009), *Encyclopedia of International Relations and World Politics*, translated by Alireza Tayeb, Tehran: Nashr-e Ney [In Persian].
7. Hall, John and Ikenberry (1989), “the State, Milton Keyens: Open University Press.
8. Little, Richard (2007), “A Theoretical Reassessment of the Balance of Power” in: www.alleacademic.com, Edited in:2007.23.05.
9. Kazemi, AliAsghar (2005), “The Dilemma of Nation-Building and Formation in the post-saddam Iraq”, *Journal of law and politics*, Vol.1, No. 2.
10. Salimi, Hossein (2005), *Various Theories about Globalization*, Tehran: Samt Publications[In Persian].
11. Jackson, Steven (2006), “China’s Good Neighbor Policy: Relations with Vietnam and Indonesia in Comparative Context”, Presented to the International Studies Association Annual Meeting, San Diego.
12. Wohlforth, William (1999), “The Stability of a Unipolar World”, *International Security*, Vol. 24, No. 1.